

## قانع‌ی طوسی مقلد کمتر شناخته شده فردوسی\*

دکتر سجّاد آیدنلو<sup>۱</sup>

### چکیده

قانع‌ی طوسی احتمالاً میانه سال‌های (۶۴۴-۶۴۶ ه.ق) کلیله و دمنه بهرام شاهی (انشای نصرالله منشی) را در ۱۰۵۴۸ بیت در قونیه آسیای صغیر و به نام عزالدین کیکاووس دوم از سلاجقه روم به نظم کشیده است. گرچه موضوع این منظومه تعلیمی-تمثیلی با حماسه ملّی ایران متفاوت است قانع‌ی به دلایلی مانند: انتخاب وزن شاهنامه برای نظم کلیله و دمنه، هم‌شهری بودن با فردوسی و ایران‌دوستی و شاهنامه‌گرایی سلجوقیان روم، هم احترام خود را به فردوسی نشان داده و هم به صورت‌های مختلف از شاهنامه بهره‌مند شده و تأثیر گرفته است. این توجّهات و تأثیرات در هفت بخش تقسیم‌بندی و بررسی شده است: ۱. صفات و تعبیر ستاینده و احترام‌آمیز برای فردوسی و شاهنامه؛ ۲. تضمین ابیات شاهنامه؛ ۳. آوردن عین مصراع‌های شاهنامه یا با تغییرات اندک بدون اشاره به نام فردوسی؛ ۴. تأثیر از مصراع‌ها و بیت‌های شاهنامه و سرودن مشابه آن‌ها؛ ۵. تعبیر، کنایات و تصاویر شاهنامه‌ای؛ ۶. استفاده از مضامین شاهنامه؛ ۷. ذکر نام شهریاران و پهلوانان شاهنامه. کلیدواژه‌ها: قانع‌ی طوسی، کلیله و دمنه منظوم، فردوسی، شاهنامه.

مجله علمی-پژوهشی، شماره ۲۰۰، بهار ۱۳۹۷

\* این مقاله به مناسبت چاپ دویستمین شماره مجله معتبر جستارهای نوین ادبی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد) و پنجاه و یکمین سال انتشار آن نوشته و تقدیم شده است. نشریه‌ای که به لحاظ قدمت، سومین مجله دانشگاهی در حوزه زبان، ادبیات و فرهنگ ایران است و در نیم‌قرن گذشته، سهم بسیار نمایانی در پیشبرد مطالعات ایرانی، به‌ویژه شاهنامه‌شناسی داشته است. به امید استمرار همیشگی انتشار پر برگ و بار آن و با یاد ماندگار نخستین بانیانش مرحومان دکتر احمدعلی رجایی بخارایی و دکتر غلامحسین یوسفی.

## ۱. مقدمه

در نظر اهل فن، هرگز حمل بر گزافه و اغراق نخواهد بود که بگوییم خراسان در پانزده قرن پس از اسلام بیشترین نقش را در گسترش زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی داشته است. در کنار نامداران این دیار پهناور، در گوشه‌گوشه شهرها و روستاهای آن نیز صدها و بلکه هزاران شخصیت ادبی و فرهنگی سر برآورده و بر صفحات فرهنگ و ادب ایران افزوده‌اند که امروز شماری از آنها ناشناخته یا کمتر شناخته شده‌اند چنان‌که فقط خاک طوس، زادگاه فردوسی، که از دیرباز به مهترخیزی و بزرگ‌پروری مشهور بوده<sup>۱</sup> خاستگاه یا خوابگاه حدود پانصد رجل دینی، ادبی، تاریخی، سیاسی و... است.<sup>۲</sup>

یکی از این طوسیان ادیب که همچون اغلب همشهریان سخن‌سرایش و بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی غیرخراسانی زیر تأثیر و نفوذ فراخ‌دامنه فردوسی و شاهنامه بوده قانعی طوسی است که در پژوهش‌های مربوط به مقلدان و متأثران شاهنامه به او پرداخته نشده و از این نظر تا حدودی گم‌نام مانده است.

در منابع متقدم غیر از یکی از آثار موجود خود قانعی یعنی *کلیله و دمنه منظوم* و *مناقب العارفین* افلاکی اشاره و اطلاع درخور توجه دیگری درباره این گوینده به نظر نمی‌رسد و در میان معاصران هم مفصل‌ترین نوشته‌ها در باب او یکی معرفی مرحوم دکتر صفا در *تاریخ ادبیات در ایران* (ر.ک: صفا ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۴۸۷-۵۰۳) و دیگری مدخل «قانعی طوسی» نوشته گروه مؤلفان در *دانشنامه زبان و ادب فارسی* (ج ۵، صص ۱۸۷ و ۱۸۸) است. تحقیق دکتر صفا بر اساس عکس نسخه *کلیله و دمنه منظوم قانعی* (کتابت ۸۶۳ ه.ق موزه بریتانیا) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انجام گرفته و در ابتدای آن فهرست مهم‌ترین منابعی که آگاهی‌هایی درباره این شاعر طوسی دارند، داده شده است. مدخل «قانعی طوسی» نیز عمدتاً بر پایه *تاریخ ادبیات* استاد صفا نوشته شده است. نسخه‌ای از *کلیله و دمنه منظوم قانعی* در کتابخانه زنده‌یاد حاج حسین ملک موجود است و ایشان نیز یادداشتی سه صفحه‌ای در معرفی سراینده و منظومه بر آن افزوده‌اند (ر.ک: قانعی طوسی، ۱۳۵۸: ده- دوازده). این متن را - که کهن‌ترین و اصلی‌ترین مأخذ آگاهی‌های موجود درباره قانعی طوسی و آثار اوست - ماگالی تودوا با استفاده از دو دست‌نویس کتابخانه ملک و موزه بریتانیا (مورخ ۸۶۳ ه.ق) تصحیح و، بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۵۸ چاپ کرده است. *کلیله و دمنه منظوم قانعی* شاید به دلیل اینکه مقدمه

جامع و دقیقی ندارد و نیز فقط یک بار آن هم در بحبوحه نخستین سال پس از انقلاب منتشر شده چندان مورد توجه پژوهندگان قرار نگرفته است.

رئوس آنچه از متن چاپی *کلیله و دمنه منظوم و مناقب العارفین* درباره احوال و آثار قانعی به دست می آید این است که نام و عنوانش *ملک الشعرا امیر بهاء الدین احمد بن محمود قانعی* بوده است (ر.ک: افلاکی، ۱۹۵۹، ج ۱: ۲۲۱؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۱۸۸). در نسخه *کلیله و دمنه* موزه بریتانیا (۸۶۳ ه.ق) بیتی هست که در آن قانعی خود را «طوسی» نامیده:

نباشد به گیتی و رایش دگر به گفتار طوسی نکو درنگر

این بیت در دست نویس کتابخانه ملک نیست و از همین روی در چاپ تودوا به زیرنویس برده شده است (ر.ک: قانعی، ۱۳۵۸: ۱۲، زیرنویس ۸) اما در ترقیمه نسخه بریتانیا او باز با صفت «طوسی» و به صورت «احمد بن محمد الطوسی المعروف بقانعی» معرفی شده (ر.ک: دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۱۸۸) و این باعث شده در عموم منابعی که از قانعی سخن رفته است او را با نسبت «طوسی» معرفی بکنند (برای نمونه، ر.ک: اثرآفرینان، ۱۳۸۴، ج ۴: ۳۳۴؛ خیام پور، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۳۷؛ دایره المعارف فارسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۹۹۱؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۱۸۷؛ رسولی، ۱۳۸۳: ۶۶۱).

قانعی خود گفته است که در هنگام تاختن مغول و گریختن سلطان محمد خوارزمشاه از برابر آنها (سال ۶۱۷ ه.ق) در خراسان (احتمالاً زادگاهش طوس) به سخن سرایی شهره و مورد اقبال بوده است:

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| جهان از مُغل شد پر از جنگ و جوش | به گردون گردان برآمد خروش    |
| ز نیروی آن نام گستر سپاه        | شکست اندر آمد به خوارزمشاه   |
| من آن روزها در خراسان بدم       | ز ایام شاد و تن آسان بدم     |
| سخنگوی مانده من نبود            | نبد کس که جوینده من نبود     |
| سخن را فراوان خریدار بود        | سخن خلق را در شهوار بود      |
| کجا زیردستان شاهان بدند         | مرا یک به یک نیک خواهان بدند |

(قانعی، ۱۳۵۸: ص ۴۸، ب ۱، ۴، ۷ و ۱۰)

به این قرینه می‌توان حدس زد که او در یکی از سال‌های نیمه دوم سده ششم (شاید در اواخر آن و بعد از ۵۸۰ ه.ق) در طوس زاده شده است. قانعی در دنباله این موضوع می‌افزاید که بعد از حمله مغول و آشفته‌گی اوضاع خراسان از شهر و دیار خود آواره می‌شود و به هند، عدن، مدینه، مکه و سرانجام آسیای صغیر/ روم (قونیه) می‌رود و در آنجا اقامت می‌گزیند:

... وز آنجا شتابان سوی مرز روم      به شادی رسیدم به آبادبوم  
در آن بی‌نوایی دلم گشت شاد      به دیدار شاه جهان کیقباد  
... به مدآخی او رسیدم به کام      برآمد مرا در همه روم نام

(ص ۴۹، ب ۲۰، ۲۱ و ۲۳)

اینکه قانعی پس از سرگردانی در شهرهای مختلف بالاخره قونیه آسیای صغیر/ روم را دلخواه خود می‌یابد و به‌طور دائم در آنجا ساکن می‌شود و به دربار سلجوقه روم می‌پیوندد و آثار ادبی خویش را به زبان فارسی در آنجا پدید می‌آورد به دلیل رواج فرهنگ ایرانی در آن سرزمین و علاقه سلجوقیان روم به زبان و ادبیات فارسی بوده است. بعضی از مهم‌ترین دلایل و نشانه‌های ایران‌دوستی سلجوقه روم و علاقه به زبان و ادب فارسی در آناتولی عبارت است از: الف) سلجوقیان پیش از تسلط بر آناتولی در ایران زیسته و با فرهنگ ایران خو گرفته بودند. ب) بسیاری از سلجوقه روم دوستدار و حامی زبان و ادب فارسی بودند و حتی برخی (مانند کیقباد اول از ممدوحان قانعی) خود شعر فارسی می‌سرودند. ج) کارگزاران دربار سلجوقیان، ایرانی بودند و زبان دیوان فارسی بود. د) برخی از ادبا و هنرمندان ایرانی پیش و پس از تازش مغولان، به آسیای صغیر مهاجرت کرده بودند و در آنجا می‌زیستند. ه) عرفا، حکما و پیران ایرانی یا مرتبط با ایران در آن دیار ساکن بودند که بر سر همه آنها باید از مولوی و خاندان او نام برد. و) سلجوقیان روم به شاهنامه فردوسی علاقه داشتند و این از نام‌های شاهنامه‌ای برخی فرمانروایان این سلسله و آراستن دیوارهای کاخ تابستانی کیقباد اول (ساخته شده در سال ۶۳۵ ه.ق) با نگاره‌های داستان‌های شاهنامه و دیوارهای باروی قونیه با ایات حکمی فردوسی آشکار می‌شود (برای آگاهی بیشتر درباره این موضوعات، ر.ک: رئیس‌نیا ۱۳۹۶: ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ربانی ۱۳۹۱: ۲۹-۱۰۷؛ ریاحی ۱۳۶۹: ۹-۷۳).

در چنین محیطی است که قانعی به گفته خویش چهل سال در خدمت سلجوقیان روم می‌ماند و برای سه تن از شاهان این سلسله مدایح مفصلی (سی مجلد) می‌سراید:

که چون تیغ بر آن گشادم زبان  
چنان مدح سه شاه گفتم به مهر  
چهل سال در مدح سلجوقیان  
که تحسین کند بر فلک ماه و مهر  
... همانا بود سی مجلد سخن  
به مدح سلاطین ز گفتار من  
گذشتند از این ملک دو شهریار  
سخن های من ماندشان یادگار

(صص ۴۴۲ و ۴۴۳، ب ۱۸، ۱۹، ۲۷ و ۳۳)

چنان که خواهیم گفت کلیله و دمنه در زمان عزالدین کیکاووس دوم (فرمانروایی از ۶۴۴ تا ۶۴۶ ه.ق به صورت مستقل و تا ۶۵۵ با مشارکت برادرانش) (ر.ک: سجادی ۱۳۹۵: ۲۹۹) سروده شده است. بنابراین منظور از دو شهریار در گذشته - که قاعی در خدمت آنها نیز بوده - یکی علاءالدین کیقباد اول (فرمانروایی: ۶۱۶ - ۶۳۵ ه.ق) است که قاعی پس از آمدن از بغداد به قونیه به درگاه او راه یافت. کیقباد شخصی ادب دوست بود و کتابهایی مانند *کیمیای سعادت* و *سیاست نامه* را می خواند و دوره شاهی وی را درخشانترین برهه حکومتی سلاجقه روم دانسته اند (ر.ک: احمدی دستگردی، ۱۳۹۳: ۴۰۹ و ۴۱۴). ممدوح فقید دیگر غیاث الدین کیخسرو (فرمانروایی: ۶۳۶ - ۶۴۴ ه.ق) است که زمان وی آغاز افول اقتدار سلجوقیان آناتولی بود و به سبب بی تدبیریها و خوش گذرانیهای او آشوب قلمروش را فراگرفت (ر.ک: همان: ۴۰۹ و ۴۱۱؛ رئیس نیا، ۱۳۹۶: ۱۴۴). چون قاعی پس از سال (۶۷۲ ه.ق) هم زنده بوده (ر.ک: دنباله مقاله) پس حکومت های قلیچ ارسلان چهارم (۶۵۵ - ۶۶۳ ه.ق) و غیاث الدین کیخسرو سوم (۶۶۳ - ۶۸۱ ه.ق) را نیز دیده است. ممدوح اصلی قاعی در *کلیله و دمنه* عزالدین کیکاووس دوم است و از ابیاتی در این منظومه معلوم می شود که بدگوهرائی از او نزد شاه سخن چینی کرده و باعث شده بودند که کیکاووس حق شاعر (صله درخور) را به وی ندهد:

جهانجوی کاووس والگهر  
مبادا ره سود او باد سرد  
که خاک است نزدیک او سیم و زر  
اگرچه مرا حق گزاری نکرد  
مرا مانند پژمرده و دل گران  
مرا مانند پژمرده و دل گران  
ولی هرگز از مهر او نگذرم  
چو باطل کنم حق نان و نمک  
مرا خصم گردد زمین و فلک

(صص ۲۲۳ و ۲۲۴، ب ۱۲ - ۱۷)

او در اواخر منظومه هم باز از این سعایت‌ها نالیده است (ر.ک: ص ۴۴۱، ب ۳-۶). رنجوری و شکایتِ قانعی در ابیات مذکور مشابه و یادآورِ گلهٔ فردوسی در مقدمهٔ داستان خسرو و شیرین است که حسادت و بدگویی را سببِ بی‌توجهیِ محمود به شاهنامه و بی‌بهرگی شاعر از پاداش زحماتش دانسته است.<sup>۳</sup>

به تصریح قانعی او دو فرزند داشته که یکی پسر بوده و شاعر او را به خردمندی و رادی ستوده و همانند خود معرفی کرده است:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| که در روم قدر هنرمند نیست   | ز گیتی مرا جز دو فرزند نیست  |
| یکی پور دارم چو سروی روان   | خردمند و بیدار و راد و جوان  |
| رخسی تازه دارد دلی پرفروغ   | از او هرچه گویم نباشد دروغ   |
| به نزدش برابر بود سیم و خاک | به من بازگشته است آن پور پاک |

(ص ۴۲۲، ب ۷-۱۰)

برای آگاهی از علایق مذهبی قانعی هم یادکردِ احترام‌آمیز او از امام علی(ع) در این چند بیت سزاوار توجه است:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| فتوٰت تو را یادگار علی است   | خردمند و صاحب‌فتوٰت ولی است |
| که را در فتوٰت هدایت بود     | حقیقت مر او را ولایت بود    |
| علی را که خورشید در سایه بود | به گیتی فتوٰت مهین پایه بود |

(ص ۲۹، ب ۱۵-۱۷)

افلاکی در مناقب‌العارفین جز از اشاره به نام و عنوان قانعی و کاربردِ تعبیر «خاقانی زمان» برای او که نشان‌دهندهٔ شهرت و جایگاه شاعری وی در قونیّه است، دو بار نیز به این موضوع پرداخته که قانعی نزد مولوی دربارهٔ سنایی اظهار بی‌اعتقادی کرده و گفته «بنده سنایی را هرگز دوست نمی‌دارم از آنک مسلمان نبود... از برای آنک آیات قرآن مجید را در اشعار خود تضمین کرده است و قوافی ساخته» و مولوی هر دو بار «به حجّت تمام قانعی را در هم شکسته» (ر.ک: افلاکی ۱۹۵۹، ج ۱: ۲۲۱ و ۳۲۲). همو نوشته که قانعی در شب عرس مولوی شعر (رباعی) خوانده و ارادت خود را به پیر بلخ نشان داده است (ر.ک: همان، ج ۲: ۵۹۵). با توجه به اینکه مولوی در سال (۶۷۲ ه.ق) وفات کرده است باید سال درگذشت قانعی را پس از (۶۷۲ ه.ق) بدانیم.

از کلیله و دمنه قاعی طوسی که فعلاً تنها اثر به دست آمده از اوست، دانسته می شود که این شاعر اشعار فراوان دیگری نیز سروده بوده که یکی *سلجوق نامه* نام داشته و پیش از کلیله پایان یافته بوده است. او در مدح عزالدین کیکاووس دوم و خطاب به او می گوید:

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| شنیده است رنجی که من برده ام  | در آن نام شاهان بر آورده ام  |
| همانا بود یک شتروار بار       | که من نظم کردم به کم روزگار  |
| ز هر کس که اصلش ز آب است و گل | به سلجوق نامه نباشم خجل      |
| که رنظم آن کرده ام در فشان    | نگفتم سخن مثل آن بی هشان     |
| که نام از سخن بر فلک برده ام  | به گفتار خود را علم کرده ام  |
| اگر در جهان نیست گفتار من     | بر کس جز این یک مجلد سخن     |
| مرا جای زبید که باشد سپهر     | که آرند فخر از درم ماه و مهر |

(ص ۵۰، ب ۸-۱۴)

در موخره کلیله و دمنه نیز می خوانیم:

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| همانا چهل سال باشد تمام     | که مداح سلجوقیانم مدام     |
| به من زنده شد نام شاهان داد | جهاندار کیخسرو و کیقباد    |
| بود سی مجلد سخن بیشتر       | که آن را بشاید نبشتن به زر |
| که ماند ز گفتار من یادگار   | بود بیت آن قُرب سیصد هزار  |

(ص ۵۳۲، ب ۲۴۹-۲۵۲)

به استناد این دو قطعه عده ای از محققان معتقدند که *سلجوق نامه* از بین رفته یا مفقود قاعی منظومه بسیار بلندی در سی جلد و سیصد هزار بیت بوده است (برای نمونه، ر.ک: احمدی دستگردی ۱۳۹۳: ۴۱۴؛ اقبال ۱۳۸۴: ۵۳۶؛ ریاحی ۱۳۶۹: ۶۰؛ مشکور ۱۳۵۰: ۲۵ مقدمه؛ نفیسی ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶۱) اما به نظر مرحوم دکتر صفا *سلجوق نامه* به گفته خود قاعی «یک مجلد» بوده و سی مجلد و سیصد هزار بیت ربطی به این منظومه ندارد و درباره سایر اشعار اوست (ر.ک: صفا ۱۳۷۸، ۱/۳: ۴۹۳).

اگر در چند بیت قطعه نخست (شنیده است رنجی که...) دقت کنیم نوعی دوگانگی درباره حجم *سلجوق نامه* در آن هست که دو احتمال را پیش می آورد و هر دو نظر مذکور را تأیید می کند. بدین صورت که اگر «یک شتروار بار» سخن که قاعی در «کم روزگار» نظم کرده مربوط به *سلجوق-*

نامه در بیت بعد از آن باشد باید این کتاب را منظومه بسیار مفصلی دانست که تعداد صفحات و مجلداتش به اندازه بار یک شتر بوده است و از این روی «سی مجلد سخن» و «قرب سیصد هزار بیت» در پایان کلیله و دمنه می‌تواند با آن مرتبط باشد ولی از سوی دیگر او در بیت ششم همان قطعه تعبیر «یک مجلد سخن» را به کار برده که باز ظاهراً به سلجوق‌نامه برمی‌گردد و در این صورت باید آن را منظومه‌ای کم‌حجم (مثلاً در حدود همین کلیله) انگاشت. به نظر نگارنده با توجه به سنت منظومه‌سرایي در ادب فارسی و به لحاظ منطقی نظر شادروان دکتر صفا پذیرفته‌تر است و احتمالاً سلجوق‌نامه منظومه‌ای یک‌جلدی بوده است. بنابراین آن سی مجلد سخن که حدود سیصد هزار بیت و به اندازه یک شتروار بار بوده است به شرطی که ادعا و مفاخره مبالغه‌آمیز شاعرانه نباشد، مجموع سروده‌های مدحی قانعی در تقریباً چهل سال شاعری در دربار سلجوقه روم بوده که غیر از مثنوی حتماً در قالب‌های دیگر به‌ویژه قصیده هم بوده است که گویا چیزی از آن‌ها باقی نمانده است.

تاکنون دست‌نویسی از منظومه سلجوق‌نامه قانعی طوسی شناسایی نشده است و این اثر فعلاً جزو آثار مفقود ادب فارسی است، اما دکتر صفا حدس زده‌اند ابیاتی که در کتاب *الوامر العلامیه* درباره کیتباد و کیخسرو از فرمانروایان سلجوقیان روم آمده از سلجوق‌نامه قانعی است که بدون ذکر نام منظومه و سراینده‌اش نقل شده (ر.ک: صفا ۱۳۷۸، ۱۳: ۴۹۴-۵۰۱). *الوامر العلامیه فی الامور العلامیه* معروف به *تاریخ ابن بی‌بی* کتابی است درباره تاریخ سلجوقه روم و حوادث آسیای صغیر در فاصله سال‌های (۵۸۸-۶۸۰ ه.ق) که ابن بی‌بی المنجمه احتمالاً در سال (۶۷۹ ه.ق) تألیف آن را به پایان رسانده است (ر.ک: ابن بی‌بی المنجمه ۱۳۹۰: هفت، هشت و دوازده مقدمه). در این متن حدود هزار و پانصد بیت شعر در میان مطالب مشور آمده که بعضی به بحر متقارب و چند بیتی نیز از شاهنامه است و چنان‌که مصحح *تاریخ ابن بی‌بی* نشان داده‌اند احتمالاً شماری از این ابیات را هم خود ابن بی‌بی سروده است (ر.ک: ابن بی‌بی ۱۳۹۰: دوازده و سیزده مقدمه) بر همین اساس برای رد یا تأیید احتمال ارتباط بعضی بیت‌های بحر متقارب در *تاریخ ابن بی‌بی* با سلجوق‌نامه مفقود قانعی لازم است یکی از محققان ویژگی‌های سبکی این ابیات را با کلیله و دمنه منظوم او به‌دقت مقایسه و تعیین کنند که کم و کیف مشابهات و اختلافات این بیت‌ها چگونه است. در هر حال اگر مطابق با حدس استاد صفا برخی بیت‌های منقول در *تاریخ ابن بی‌بی* از سلجوق‌نامه قانعی باشد معلوم می‌شود که این منظومه



هم مانند کلیله و دمنه او در وزن شاهنامه بوده است و نشانه‌های تأثیرپذیری از فردوسی در آن‌ها هم دیده می‌شود.

اصل کتابی که امروز به نام کلیله و دمنه معروف شده متنی هندی موسوم به پنجه‌تتره و به زبان سنسکریت است. موضوع و محتوای این اثر کهن چنان‌که در گزارش فارسی آن نیز می‌بینیم روایات تعلیمی و تمثیلی سیاسی-اجتماعی است که به شیوه داستان در داستان و از زبان حیوانات نقل شده. این کتاب را برزویه طبیب در دوره انوشیروان ظاهراً از روی متنی به زبان پراکرتی و نه سنسکریت به پهلوی ترجمه کرد و ابن مقفع نیز در حدود سال (۱۴۰ ه.ق) آن را به عربی برگرداند. ترجمه عربی ابن مقفع سبب جلب توجهات به کلیله و دمنه شد و ناظمانی آن را به شعر عربی درآوردند که معروف-ترین آن‌ها ترجمه تقریباً پنج هزار بیتی ابان لاحقی است. متن پهلوی این کتاب در زمان سامانیان به فارسی ترجمه شد و رودکی آن را در بحر رمل به نظم کشید که فقط ابیاتی از آن باقی مانده است. کلیله و دمنه عربی در سده ششم دو بار به فارسی ترجمه و تحریر شد. یک بار در نیمه اول این قرن به دست محمد بن عبدالله بخاری و بار دیگر در فاصله (۵۳۸-۵۴۰ ه.ق) به قلم ابوالمعالی نصرالله منشی که این متن (معروف به کلیله و دمنه بهرام‌شاهی) مهم‌ترین گزارش و نگارش کلیله و از آثار برجسته نثر فارسی است. مولانا حسین واعظ کاشفی در قرن نهم کلیله نصرالله منشی را با نام *انوار سهیلی* بازنویسی کرد (برای آگاهی کامل درباره کلیله و دمنه و سرگذشت تدوین، ترجمه‌ها، تحریرها و تقلیدهای آن، ر.ک: امیدسالار ۱۳۹۳: ۴۰۰-۴۰۹؛ محجوب ۱۳۹۵: ۱۱-۱۶۰).

با اینکه قانع طوسی در منظومه کلیله و دمنه به متن اساس نظم خویش اشاره‌ای نکرده است به احتمال قریب به یقین مأخذ او همان کلیله و دمنه انشای نصرالله منشی بوده زیرا در فاصله تحریر نصرالله منشی و نظم قانع، ترجمه دیگری از کلیله انجام نگرفته و نیز پاره‌ای اشتباهات منشی در ترجمه به سروده‌های قانع هم راه یافته است (ر.ک: محجوب، ۱۳۹۵: ۸۹ و ۹۹؛ منشی ۱۳۷۳: بو مقدمه، زیرنویس ۱۳). در نبود کلیله و دمنه منظوم رودکی، منظومه قانع یگانه گزارش شعری این متن مهم به زبان فارسی است. قانع در همان چند بیت آغازین مقدمه پس از توحید بی‌درنگ از عزالدین کیکاووس نام می‌برد (ر.ک: ص ۴، ب ۱۸) و در بخشی به نام «تخلص فی مدح سلطان عالم» اعلام می‌کند که کلیله و دمنه را در عصر او (کیکاووس) به نظم درآورده است:

|                               |                                      |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| کنون از کلیله شوم شادمان      | به اقبال سلطان روشن روان             |
| ز تألیف آن روزگاری گذشت       | کسی گردِ نظم کلیله نگشت <sup>۴</sup> |
| من آن را به خود نظم کردم چنین | که هر لفظ او گشت درّ ثمین            |
| به من زنده شد نام شاهان داد   | جهاندار کیخسرو و کیقباد              |
| جهان بنده شاه کاووس باد       | که کهنتر نواز است و نیکونهاد         |

(صص ۵۰ و ۵۱، ب ۱۵-۱۹)

زمان فرمانروایی عزالدین کیکاووس از سال ۶۴۳ تا ۶۵۵ ه.ق بوده است و به همین دلیل محققان تاریخ نظم کلیله و دمنه را بین این مَهر و موم‌ها و محتملاً نزدیک به (۶۵۵ ه.ق) دانسته‌اند (ر.ک: رسولی ۱۳۸۳: ۶۶۲؛ صفا ۱۳۷۸، ۱/۳: ۵۰۲) اما چون او از (۶۴۴-۶۴۶ ه.ق) به‌طور مستقل و از (۶۴۶-۶۵۵ ه.ق) به همراه برادرانش حکومت کرده است نگارنده احتمال می‌دهد کار سرایش کلیله و دمنه در دوره اقتدار و حکمرانی مستقل او یعنی میان (۶۴۴-۶۴۶ ه.ق) انجام گرفته باشد. تعداد بیت‌های کلیله و دمنه در متن چاپی آن طبق شمارش نگارنده ۱۰۵۴۸ بیت و بیش از دو برابر رقمی (حدود ۴۵۰۰ بیت) است که مرحوم دکتر صفا بر اساس عکس نسخه موزۀ بریتانیا (۸۶۳ ه.ق) نوشته‌اند (ر.ک: صفا ۱۳۷۸، ۱/۳: ۵۰۱ و ۵۰۲). قانعی پس از اتمام نظم کلیله و دمنه بهرام‌شاهی، در پایان برای تبیین این معنی که گیتی سرای سپنج است و به کسی وفا نمی‌کند ذیلی درباره کامکاری‌های اسکندر و نهایتاً مرگ او و دیگر شهریان افزوده است. در این ذیل کوتاه چهل و هفت بیتی بعضی روایات مربوط به اسکندر مانند رفتن او به دخمه رستم، رویارویی با کید و گرفتن حکیم، جام و دختر او و داستان اسکندر و فور هندی به‌اجمال گزارش شده است (ر.ک: صص ۵۱۷-۵۲۳). در ادامه این ذیل و پس از اخبار اسکندر داستان «پیل و چکاو» آمده است (ر.ک: صص ۵۲۳-۵۳۱، ب ۴۸-۲۳۸).

## ۲. بحث و بررسی

کلیله و دمنه منظوم قانعی از نظر موضوعی (ژانر) جزو منظومه‌های تعلیمی فارسی است و از مثنوی-های پهلوانی، دینی- مذهبی یا تاریخی نیست که معمولاً بیشترین توجه را به شاهنامه نشان داده‌اند ولی به دلایلی چون: انتخاب بحر متقارب (وزن شاهنامه) برای سرایش آن، همشهری بودن سراینده با فردوسی طوسی و، محیط ایرانی و شاهنامه‌گرای دربار سلاجقه روم در قونیه، بسیار از شاهنامه تأثیر

پذیرفته است و این در برجسته‌ترین مثنوی تعلیمی ادب فارسی یعنی بوستان سعدی هم آشکارا و به-کرات دیده می‌شود. اعتبار و اشتهار ویژه شاهنامه در تاریخ ادبیات و فرهنگ ایران به گونه‌ای بوده و هست که هر اثری که در بحر متقارب سروده شده است صرف نظر از موضوع و نوع ادبی آن خواه-ناخواه زیر سایه شاهنامه بوده است. در این بخش انواع توجهات قانع‌ی طوسی به فردوسی را ذیل هفت موضوع تقسیم‌بندی و بررسی می‌کنیم.

#### ۱. صفات و تعابیر ستاینده و احترام‌آمیز برای فردوسی و شاهنامه

فردوسی و شاهنامه غیر از استثناهایی اندک‌شمار همواره در تاریخ فرهنگی و ادبی ایرانیان مورد توجه احترام‌آمیز بوده است.<sup>۶</sup> به همین دلیل و نیز اینکه قانع‌ی همشهری فردوسی است و منظومه‌اش را به تقلید و تأثیر از شاهنامه سروده هر جا که نام فردوسی را آورده و بیتی از او را تضمین کرده با صفت‌های ستاینده از او و حماسه ملی ایران یاد کرده است. این یادکردهای نیک گواهی دیگر بر جایگاه والای فردوسی و شاهنامه نزد ممدوح قانع‌ی، کیکاووس دوم، و جو فرهنگ‌ی دربار سلجوقیان روم و قونیّه قرن هفتم است. قانع‌ی در کلیله و دمنه نام فردوسی را با یازده صفت یا عنوان مختلف آورده است که در اینجا همه آن‌ها را با مصراع مربوط نقل می‌کنیم:

۱. پاک‌مغز: «چه خوش گفت فردوسی پاک‌مغز» (ص ۱۲، ب ۴)؛ ۲. هوشمند: «که گفته است فردوسی هوشمند» (ص ۲۶، ب ۵ نیز، ر.ک: ص ۱۷۴، ب ۱۲۹۸)؛ ۳. هوشیار: «چه خوش گفت فردوسی هوشیار» (ص ۸۷، ب ۳۶ و نیز، ر.ک: ص ۳۲۳، ب ۱۱۵۴)؛ ۴. دانا «بدان سان که در نظم شهنامه گفت / چو دانا نهان برکشید از نهفت» (ص ۸۹، ب ۷۴)؛ ۵. سر راستان: «نگه کن در آن نامه باستان / که کرده است نظم آن سر راستان» (ص ۱۱۴، ب ۷۷)؛ ۶ و ۷. سرافراز و نامور: «سرافراز فردوسی نامور» (ص ۱۱۴، ب ۸۷ و نیز، ر.ک: ص ۴۵۰، ب ۱۳۳)؛ ۸. بزرگ: (به شهنامه این معنی آورد یاد / بزرگی که اندر سخن داد داد» (ص ۱۱۹، ب ۱۸۰)؛ ۹. نیک‌مرد: «نگه کن که فردوسی نیک‌مرد» (ص ۱۷۷، ب ۱۳۷۵)؛ ۱۰. پیش‌بین: «که گفته است فردوسی پیش‌بین» (ص ۲۳۴، ب ۱۹۳)؛ ۱۱. پرهیز: «چه خوش گفت فردوسی پرهیز» (ص ۳۴۹، ب ۴۰۱)

شاهنامه هم با تعابیر «نامه نامدار»، «نامه دلپسند»، «نامه بافرین»، «نامه پندمند» و «نامه نامور» یاد شده که موارد نخست و پنجم برگرفته از کاربردهای خود فردوسی است:

| شماره اول  | جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق) | ۶۶ |
|--|--|----|
| چه خوش گفت فردوسی هوشیار<br>(ص ۸۷، ب ۳۶)           | بیین کاندر آن نامه نامدار                      |    |
| چه خوش گفت فردوسی هوشمند<br>(ص ۱۷۴، ب ۱۲۹۸)        | نگه کن که در نامه دلپسند                       |    |
| که گفته است فردوسی پیش بین<br>(ص ۲۳۴، ب ۱۹۳)       | نگه کن در آن نامه باآفرین                      |    |
| که گشته است از آن نام دانش بلند<br>(ص ۳۲۳، ب ۱۱۵۳) | نگه کن در آن نامه پندمند                       |    |
| چه خوش گفت فردوسی پرنهر<br>(ص ۳۴۹، ب ۴۰۱)          | بیین کاندر آن نامه نامدار                      |    |

## ۲. تضمین ابیات شاهنامه

قانعی به دلیل یکسانی وزن منظومه‌اش با شاهنامه چند بار با ذکر نام فردوسی و دو بار بی ذکر نام او ابیاتی از همشهری خویش را تضمین کرده است. چون در میان نسخ تاریخ‌دار و فعلاً شناخته شده شاهنامه تاریخ سرایش کلیه وودمنه احتمالاً فقط از دست‌نویس فلورانس (۶۱۴ ه.ق) متأخرتر است بررسی بود و نبود این گونه بیت‌ها در نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه و چگونگی ضبط‌های آن‌ها از نظر متن‌شناسی حماسه ملی ایران مهم است. البته در تحقیق درباره این بیت‌ها در کلیه وودمنه و هر متن منظوم و متور دیگری باید توجه داشت که عموماً دست‌نویس یا دست‌نویس‌های این متون چند ده یا حتی چند صد سال بعد از زمان پایان گرفتن این آثار کتابت شده و متن مصحح کتاب‌ها هم که امروز در اختیار ماست بر اساس این نسخه‌ها تصحیح و چاپ شده است. از این روی نباید احتمال دستبرد کاتبان نسخ این آثار را در ابیات شاهنامه - و هر شاعر دیگری که بیت/ابیات او در این کتاب‌ها هست - از نظر دور داشت. قانعی ده بار پیش از آوردن بیت/ابیات فردوسی به نام او تصریح کرده و در واقع تضمین‌هایش آشکار است:

۱. به روشن‌روان و به گفتار نغز  
چه خوش گفت فردوسی پاک‌مغز
- کم‌آزاری و راستی پیشه کن  
ز روز گذر کردن اندیشه کن

(ص ۱۲، ب ۴ و ۵)

این بیت در شاهنامه در مقدمه داستان رفتن گیو به ترکستان آمده اما هم محل دو مصراع آن جابه-جاست (غیر از نسخه لنینگراد ۷۳۳ ه.ق) و هم ضبط پاره نخست مصراع اول در کلیله و دمنه متفاوت است:

ز روز گذر کردن اندیشه کن      پرستیدن دادگر پیشه کن

(فردوسی ۱۳۸۶: ۲/ ۴۱۹/ ۸ و زیرنویس ۱۴)

طبق نسخه بدل های چاپ هشت جلدی دکتر خالقی مطلق و همکارانشان در هیچ یک از دست نویس ها به جای «پرستیدن دادگر» «کم آزاری و راستی» نیامده است. نگاشته نسخه های سن-ژوزف، سعدلو و حاشیه ظفرنامه نیز مانند دیگر نسخ است (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۹: ۲۰۱؛ فردوسی ۱۳۷۹: ۲۲۶؛ مستوفی ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۶۷) و مضبوط کلیله صورت منفردی است.

۲. تو پیمان شکستن چه داری پسند      که گفته است فردوسی هوشمند

ندانی که شاهان پیمان شکن      ستوده نباشند در انجمن

به پیمان شکستن نه اندر خوری      که تخم کیانی و کی منظری

(ص ۲۶، ب ۵-۷)

دو بیتی که قاعی در پی هم تضمین کرده از دو جای مختلف شاهنامه است. بیت نخست از داستان رستم و اسفندیار و خطاب روین تن به تهمتن است:

ندانی که مردان پیمان شکن      ستوده نباشد به هر انجمن

(فردوسی ۱۳۸۶: ۵/ ۳۸۵/ ۱۱۱۰)

در مصراع اول ضبط «شاهان» که در کلیله آمده در نسخه بدل های شاهنامه نیست و احتمالاً تغییر خود قاعی به مناسبت موضوع سخن است که درباره پادشاهان است اما وجه «نباشند در» به جای «نباشد به هر» در نسخه ها هست (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۶: ۵/ ۳۸۵/ زیرنویس ۱۶). بیت دوم از خان هفتم رستم و از زبان اولاد به پیلتن است و در تصحیح دکتر خالقی مطلق چنین آمده:

به پیمان شکستن نه اندر خوری      که شیر ژیان و بلنداختری

(۲/ ۴۳/ ۵۸۸)

در صورتی که قاعی آورده «تخم» در مصراع دوم در نسخه‌های شاهنامه نیست ولی «کی منظری» و «شیر ژیانی» در بعضی دست‌نویس‌ها هست (ر.ک: همان: ۲/۴۳/ زیرنویس ۲۶؛ فردوسی ۱۳۸۹: ۱۰۳).

۳. ببین کاندرا آن نامه نامدار چه خوش گفت فردوسی هوشیار  
چو از کوه گیری و نهی به جای سرانجام کوه اندر آید ز پای

(ص ۸۷، ب ۳۶ و ۳۷)

طبق جستجوی نگارنده در مآخذ مربوط، این بیت در متن و نسخه‌بدل‌های تصحیح دکتر خالقی-مطلق و چاپ مسکو و متن دو چاپ ژول‌مول و دکتر دبیرسیاقی نیست (ر.ک: دبیرسیاقی ۱۳۷۸؛ رضایی جواهری ۱۳۹۶) و نمی‌دانیم که آیا قاعی آن را در دست‌نویسی از شاهنامه که داشته و خوانده، دیده یا به صورت شفاهی به نام فردوسی شنیده؟

۴. نگه کن در آن نامه باستان که کرده است نظم آن سر راستان  
سرافراز فردوسی نامور ز گفتار دانا نباشد گذر  
نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هرچه گویی همان بشنوی

(ص ۱۱۴، ب ۷۷-۷۹)

بیت از مقدمه داستان سیاوش و ضبط آن در تصحیح دکتر خالقی مطلق (۲/۲۰۲/۱۷) هم عین کلیله و دمنه است.

۵. نگه کن که در نامه دلپسند چه خوش گفت فردوسی هوشمند  
چو تیغ زمانه سرت را درود ندارد پشیمانی آن گاه سود

(ص ۱۷۴، ب ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹)

بیت از داستان رزم یازده/ دوازده رخ است اما در دست‌نویس‌های شاهنامه دو مصراع آن جابه‌جا شده است و نویسش مصراع دوم (در شاهنامه: مصراع اول) چنین است: پشیمانی آنکه ندارد سود (فردوسی ۱۳۸۶: ۴/۱۶/۲۰۸).

۶. نگه کن که فردوسی نیک‌مرد به تاریخ شاهان چه خوش یاد کرد  
که گر خود گذر یابی از کار بد به مرگ کسی شاد باشی سزد

(ص ۱۷۷، ب ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶)

بیت فردوسی از داستان نوش‌زاد در پادشاهی انوشیروان است و در آغاز مصراع نخست به جای «که گر»، «اگر» آمده است و ضبط کلیله در نسخه بدل‌ها نیست (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۶: ۷/ ۱۵۲/ ۸۱۶).

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| ۷. نگه کن در آن نامه باآفرین | که گفته است فردوسی پیش‌بین     |
| درختی که تلخ است او را سرشت  | گرش درنشانی به باغ بهشت        |
| بکوشی و او را به هنگام آب    | به بیخ انگبین ریزی و نوش و ناب |
| سرانجام گوهر به کار آورد     | تو را میوه تلخ بار آورد        |

(ص ۲۳۴، ب ۱۹۳-۱۹۶)

در دست‌نویس‌های شاهنامه این سه بیت فقط در نسخه قاهره (۷۹۶ ه.ق) در بخش یزدگرد سوم آمده است (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۶: ۸/ ۴۳۷/ زیرنویس ۱۹) و چون هیچ یک از نسخه‌های معتبر دیگر آن‌ها را ندارد، الحاقی است. در حدود بررسی‌های نگارنده جنگ اشعار شماره ۱۴۱۰۷ کتابخانه مجلس - که تاریخ ترقیمه آن (۶۹۵ ه.ق) اما ظاهراً در اصل تدوین نیمه نخست سده هشتم (حدود ۷۳۰ ه.ق) است - پس از کلیله و دمنه قاعی کهن‌ترین منبعی است که ابیات را به نام فردوسی آورده (ر.ک: جنگ اشعار، برگ ۳ ب). بعد از آن در منظومه دفتر دلگشا (سروده ۷۲۰ ه.ق) هر سه بیت بدون ذکر نام فردوسی دیده می‌شود (ر.ک: صاحب شبانکاره‌ای ۱۳۸۹: ۳۳۳). این بیت‌ها در متن مفصل‌تر هجونه‌ای منسوب به فردوسی در مقدمه شاهنامه نسخه توقاپوسرای (۷۳۱ ه.ق) و قاهره (۷۴۱ ه.ق) هم هست (ر.ک: خطیبی ۱۳۹۵: ۹۱) و این هجونه مأخذ و سبب اصلی شهرت و رواج بیت‌ها به نام فردوسی بوده است.

با توجه با تاریخ نظم کلیله و دمنه قاعی فعلاً این منظومه قدیمی‌ترین منبع انتساب سه بیت مذکور به فردوسی است و این نشان می‌دهد که در اواخر قرن ششم یا اوایل و میانه‌های سده هفتم بیت‌ها به نام فردوسی تداول داشته است و شاید قاعی پیش از سال (۶۱۷ ه.ق) که ساکن خراسان بوده آن‌ها را در زادگاه فردوسی و نسخه‌ای از شاهنامه دیده و یا به نام فردوسی شنیده باشد. در هر صورت طوسی بودن قاعی و آوردن بیت‌ها به نام فردوسی نکته بسیار مهمی در سابقه انتساب آن‌ها به شاهنامه است. درباره ضبط سه بیت در کلیله و دمنه قاعی هم باید یادآور شد که نگاشته مصراع اول بیت دوم و صورت‌های «نوش و ناب» و «تورا» در مصراع‌های دوم بیت دوم و سوم در مأخذی که این بیت‌ها را

آورده‌اند و نگارنده دیده است نیامده و منحصر به تضمین قاعی است. صورت مصحح این سه بیت بر اساس ضبط‌های آن در تحریرهای هجونه و منابع دیگر چنین است:

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| درختی که تلخ آمد او را سرشت | گرش درنشانی به باغ بهشت        |
| وراز جوی خلدش به هنگام آب   | به بیخ انگبین ریزی و نوش و ناب |
| سرانجام گوهر به کار آورد    | همان میوه تلخ بار آورد         |

با اینکه این سه بیت به لحاظ متن‌شناسی از فردوسی نیست، به نام او مشهور شده و بسیار مورد توجه گویندگان پس از فردوسی قرار گرفته است به طوری که باید آن را یکی از پرتقلیدترین قطعات شعری در تاریخ ادب فارسی دانست. کهن‌ترین نظیره این ابیات در آثار بعد از شاهنامه در فرامرزننامه بزرگ (احتمالاً سروده ۴۸۷-۴۹۴ ه.ق) است (ر.ک: فرامرزننامه بزرگ ۱۳۹۴: ص ۱۱۳، ب ۱۵۵۹-۱۵۶۲) و از اینجا می‌توان احتمال داد که شاید این سه بیت حتی در قرن پنجم نیز به نوعی متداول بوده است (برای آگاهی کامل درباره مآخذ، ضبطها و تقلیدهای این سه بیت، ر.ک: آیدنلو ۱۳۹۵: ۱۰۷-۱۲۹).

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| ۸. نگه کن در آن نامه پندمند | که گشته است از نام دانش بلند |
| به گفتار فردوسی هوشیار      | که نارد چون او گردش روزگار   |
| اگر بردباری ز حد بگذرد      | بدآین گمانی به سستی برد      |

(ص ۳۲۳، ب ۱۱۵۳-۱۱۵۵)

بیت در پادشاهی اورمزد شاپور است اما در مصراع دوم ضبط اغلب نسخ به جای «بدآین»، «دلور» است و فقط در چند دست‌نویس «دل او» آمده (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۶: ۱۳۸/۶، ۲۵۸/۵۰ و زیرنویس ۲۱).

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| ۹. بین کاندرا آن نامه نامور | چه خوش گفت فردوسی پره‌نر   |
| چو تیره شود مرد را روزگار   | همه آن کند کش نیاید به کار |

(صص ۳۴۹ و ۳۵۰، ب ۴۰۱ و ۴۰۲)

این بیت در متن و نسخه‌بدل‌های چاپ دکتر خالقی مطلق و مسکو و متن تصحیح ژول مول و چاپ دکتر دبیرسیاقی نیامده و با اینکه جنبه مثلی یافته (ر.ک: دهخدا ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۳۸) نه از فردوسی است و نه چنان‌که نوشته‌اند (ر.ک: ذوالفقاری ۱۳۸۹، ج ۱: ۷۹۲) از سعدی. نگارنده آن را در برزوزنامه



کهن (از سده هشتم) و نیز بدون ذکر نام گوینده در تاریخ جهانگشای جوینی (تألیف ۶۵۸ ه.ق.)، اخلاق‌الشراف عبید (قرن هشتم) و شهنشاهنامه احمد تبریزی (سروده ۷۳۰-۷۳۸ ه.ق) دیده است (به ترتیب، ر.ک: کوسج ۱۳۸۷: ص ۱۴۳، ب ۲۱۶۱؛ جوینی ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۰؛ عبید زاکانی ۱۹۹: ۲۴۳؛ تبریزی ۱۳۹۷: ص ۸۰۱، ب ۱۴۷۹۵).

۱۰. چه خوش گفت فردوسی نامور که روشن روان بود و بیدار سر  
چو این کار آن جوید آن کار این به زودی پر آشوب گردد زمین

(صص ۴۵۰ و ۴۵۱، ب ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴)

بیت از پایان پادشاهی ضحاک و پس از به بند کشیده شدن اوست. ضبط مصراع دوم «سراسر پر آشوب گردد زمین» است و مضبوط کلیله در نسخه بدلها نیست.

قاعی یک بار هم بیتی از شاهنامه را بدون ذکر نام فردوسی تضمین کرده است:

بر آورد گیتی نهان از نهفت در آن بستگی با وی این بیت گفت  
که گر بار خار است خود کشته‌ای و گر پرنیان است خود رشته‌ای

(ص ۸۵، ب ۲۶۵ و ۲۶۶)

این بیت در شاهنامه پس از کشته شدن سلم به دست منوچهر آمده و ضبط آغاز مصراع نخست «گرش» است و در نسخه‌ها فقط «اگر» دیده می‌شود (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۶: ۱/ ۱۵۱/ ۹۹۳ و زیرنویس ۱).

قاعی بار دیگر بدون آوردن نام فردوسی و تنها با ذکر صفت «داننده‌مرد» بیتی را تضمین کرده که در بعضی نسخ شاهنامه در دو جا آمده و به همین دلیل در شماری از چاپها (مثلاً دکتر دبیرسیاقی) و منابع دیگر (برای نمونه، ر.ک: ذوالفقاری ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۳۸۴) به فردوسی نسبت داده شده اما از ملحقات شاهنامه است:

نگر تا چه خوش گفت داننده‌مرد که از نظم خویش این سخن یاد کرد  
قضا چون ز گردون فرو کرد سر همه زیرکان کور گشتند و کر

(ص ۲۸، ب ۶۴ و ۶۵)

بیت مذکور یک بار در نسخه لیدن (۸۴۰ ه.ق) در داستان رستم و سهراب (هنگام گفتگوی سهراب با هجیر) به این صورت آمده:

قضا چون ز گردون فروهشت پر همه زیرکان کور گشتند و کر

(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۳۸۶ / ۲ / ۱۶۱ / زیرنویس ۱۳)

دست‌نویس قاهره (۷۹۶ ه.ق) هم در آغاز داستان رستم و اسفندیار که گشتاسپ سرنوشت فرزندش را از جاماسپ و اخترینان می‌پرسد، آن را با این ضبط آورده است:

قضا چون ز گردن فرو کرد سر همه عاقلان کور گشتند و کر

(همان: ۲۹۸ / ۵ / زیرنویس ۱)

چنان‌که ملاحظه می‌شود ضبط مصراع اول بیت در کلیله مطابق نگاشته نسخه قاهره (۷۹۶) و مصراع دوم مانند نویسنده نسخه لیدن (۸۴۰) است و گویی صورتی که قانعی دیده یا شنیده از تلفیق دو ضبط این بیت ساخته شده است. احتمالاً قانعی در سده‌های ششم و هفتم این بیت را به نام فردوسی نخوانده یا شنیده بوده است که برای گوینده آن از وصف «داننده‌مرد» استفاده کرده و همچون موارد دیگر نام فردوسی را نیاورده است.

### ۳. آوردن عین مصراع‌های شاهنامه یا با تغییرات اندک بدون ذکر نام فردوسی

قانعی در مواردی عین مصراع‌های شاهنامه یا تقریباً عین آن‌ها را با تغییری بسیار جزئی و بدون آوردن نام فردوسی نقل کرده است. این نوع تأثر در همه منظومه‌های پیرو شاهنامه دیده می‌شود و ناشی از انس ذهن و زبان گویندگان آن‌ها با سخن فردوسی است و نباید از مقوله انتقال انگاشته شود.

۱. قانعی: سرش سبز باد و دلش شادمان سپاهش جهانگیر و بختش جوان

(ص ۱۹، ب ۲۵)

فردوسی: سرش سبز باد و دلش پر ز داد جهان بی‌سرو و افسر او مباد

(فردوسی ۱۳۹۳: ۱۳۹۳ / ۲ / ۴۰۰ / ۲۹)

۲. قانعی: دل بندگانش بدو شاد باد همیشه بر و بومش آباد باد

(ص ۳۰، ب ۳۰)

فردوسی: که مازندران شاه را یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد

(۱ / ۲۰۰ / ۲۵)

| ۷۳  | قانعی طوسی مقلد کمتر شناخته شده فردوسی | سال پنجاه و یکم |
|---|--|-----------------|
| که بهره ندارد ز دانش بسی<br>(ص ۳۱، ب ۱۳)    | ۳. قانعی: ز مردم سبکروح باشد کسی       |                 |
| که بهره نبودش ز دانش بسی<br>(۱۲۰۶/۸۷/۲)     | فردوسی: وگر من برفتم به گفت کسی        |                 |
| سر زنده پیل اندر آرد به دام<br>(ص ۴۶، ب ۴)  | ۴. قانعی: بود لشکرافروز گسترده گام     |                 |
| سر زنده پیل اندر آرد به بند<br>(۴۴۸/۱۵۲/۲)  | فردوسی: تو دانی که آن تاب داده کمند    |                 |
| به آبشخور آمده می میش و گرگ<br>(ص ۵۱، ب ۸)  | ۵. قانعی: به دوران آن شهریار بزرگ      |                 |
| به آبشخور آمده می میش و گرگ<br>(۱۸۲/۸/۱)    | فردوسی: جهاندار محمود شاه بزرگ         |                 |
| درست این سخن گفت پیغمبر است<br>(ص ۵۲، ب ۲۵) | ۶. قانعی: معانی نگردد زبان دیگر است    |                 |
| درست این سخن گفت پیغمبر است<br>(۹۶/۵/۱)     | فردوسی: که من شارستانم علیم در است     |                 |
| روان را به مهرش گروگان کنم<br>(ص ۵۵، ب ۸۴)  | ۷. قانعی: بر این با تو امروز پیمان کنم |                 |
| به پیمان روان را گروگان کنم<br>(۱۱۶/۵/۲)    | فردوسی: اگر کم کنی جاه فرمان کنم       |                 |
| که دولت جوان است و گیتی کهن<br>(ص ۵۵، ب ۸۹) | ۸. قانعی: مرا خاکسار دو گیتی مکن       |                 |
| از این مهربان مام بشنو سخن<br>(۱۷۸/۱۴۲/۲)   | فردوسی: مرا خاکسار دو گیتی مکن         |                 |
| به شادی دل دیو رنجور دار<br>(ص ۶۴، ب ۲۵۶)   | ۹. قانعی: میندیش و غم را ز دل دور دار  |                 |

| شماره اول                                | جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق) | ۷۴               |
|--|--|------------------|
| فردوسی: سخن‌های ناخوش ز من دور دار       | بسه بدها دل دیو رنجور دار                      |                  |
| ۱۰. قانعی: بدو گفت برگرد و با او بگوی    | که گر سر به گل داری آنجا مشوی                  | (۲ / ۱۵۱ / ۴۱۰)  |
| فردوسی: که گر سر به گل داری اکنون مشوی   | یکی تیز کن مغز و بنمای روی                     | (ص ۶۴، ب ۲۶۸)    |
| ۱۱. قانعی: تو رنجی و دیگر کسی بر خورد    | بسه خاکی که در وی روی ننگرد                    | (۱ / ۲۰۱ / ۵۸)   |
| فردوسی: تو رنجی و آسان دگر کس خورد       | سوی خاک و تابوت تو ننگرد                       | (ص ۷۰، ب ۵۶)     |
| ۱۲. قانعی: شود عمر در جستجو اسپری        | بسه دیوانگی ماند این داوری                     | (۱ / ۴۲۳ / ۶)    |
| فردوسی: چو چشمه بر ژرف دریا بری          | بسه دیوانگی ماند این داوری                     | (ص ۷۵، ب ۳۶)     |
| ۱۳. قانعی: بخور هرچه داری فزونی بده      | ببخش و بر ابرو میفکن گره                       | (۱ / ۵۷۳ / ۱۴۳۶) |
| فردوسی: بخور هرچه داری فزونی بده         | تو رنجیده‌ای بهر دشمن منه                      | (ص ۸۸، ب ۵۳)     |
| ۱۴. قانعی: هوی آنکه باشند مولع به زن     | که هرگز نباشد زنی رای زن                       | (۲ / ۱۰۷۹ / ۱۴)  |
| فردوسی: به کاری مکن نیز فرمان زن         | که هرگز نبینی زنی رای زن                       | (ص ۱۲۱، ب ۲۲۵)   |
| ۱۵. قانعی: بدان قد و بالا و آن یال و شاخ | تنش گنجد اندر جهان فراخ                        | (۲ / ۱۳۶ / ۴۰)   |
|  | (ص ۱۴۶، ب ۷۰۸) <sup>۷</sup>                    |                  |

قانعی در هر دو مصراع این بیت به بیتی از داستان رستم و سهراب درباره سهراب نظر داشته است:

- |                                       |                                   |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| کجا گنجند اندر جهان فراخ              | بدان فرّ و آن بُرز و آن یال و شاخ |
| (۹۴۶ / ۲۹۸ / ۱)                       |                                   |
| ۱۶. قانعی: کند مر خردمند را خیره سر   | کس از چرخ گردان نیابد گذر         |
|                                       | (ص ۱۵۷، ب ۹۳۹)                    |
| فردوسی: جهاندار اگر مرغ گردد پیر      | بر این چرخ گردان نیابد گذر        |
|                                       | (۷۵۷ / ۳۳۲ / ۱)                   |
| ۱۷. قانعی: حیات تو اکنون بقای من است  | خرد زین سخن رهنمای من است         |
|                                       | (ص ۲۱۵، ب ۶۸۷)                    |
| فردوسی: چنان دان که یزدان گوی من است  | خرد زین سخن رهنمای من است         |
|                                       | (۴۷۹ / ۱۵۳ / ۲)                   |
| ۱۸. قانعی: زمانه چو با کس وفایی نداشت | چنان کو گزارد بیاید گذاشت         |
|                                       | (ص ۳۵۹، ب ۴) <sup>۸</sup>         |
| فردوسی: زمانه نبشته دگرگونه داشت      | چنان کو گذارد بیاید گذاشت         |
|                                       | (۵۶۶ / ۲۸۳ / ۱)                   |
| ۱۹. قانعی: که مانند او کم بود بر زمین | جهان را به چشم بزرگی مبین         |
|                                       | (ص ۴۱۷، ب ۴۳۱)                    |
| فردوسی: بگوید تو را زادفرخ همین       | جهان را به چشم جوانی مبین         |
|                                       | (۳۰۱ / ۱۰۵۳ / ۲)                  |
| ۲۰. قانعی: چو سوگند شد بر زبانم پدید  | سر گوسفندی نیارم برید             |
|                                       | (ص ۴۲۰، ب ۴۹۰)                    |
| فردوسی: درم دارد و نقل و نار و نبید   | سر گوسفندی تواند برید             |
|                                       | (۳ / ۱۳۵ / ۲)                     |

| شماره اول  | جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق) | ۷۶ |
|--|--|----|
| یکی باد سرد از جگر برکشید<br>(ص ۴۴۱، ب ۱۵۲)      | ۲۱. قانعی: دو فرزند خود را چنان کشته دید       |    |
| یکی باد سرد از جگر برکشید<br>(۸۰۲ / ۶۷۰ / ۱)     | فردوسی: چو پیغام گرگین به رستم رسید            |    |
| به کردار آتش دلش بردمید<br>(ص ۴۵۰، ب ۱۱۲)        | ۲۲. قانعی: چو زاغ آن خرامیدن او بدید           |    |
| به کردار آتش دلش بردمید<br>(۳۸۴ / ۱۷۴ / ۱)       | فردوسی: فرستاده نزدیک دستان رسید               |    |
| تو گویی خود از باد دارد نژاد<br>(ص ۴۶۶، ب ۲۶۷)   | ۲۳. قانعی: همان ناقه کز تک نماند ز باد         |    |
| تو گویی که از ابر دارد نژاد<br>(۲۵۹۰ / ۶۱۹ / ۱)  | فردوسی: یکی کوه زیرش به کردار باد              |    |
| دو گیسو کمند و دو ابرو کمان<br>(ص ۴۷۶، ب ۴۶۷)    | ۲۴. قانعی: که هست این زنی چون مه آسمان         |    |
| به بالا به کردار سرو بلند<br>(۵۹ / ۲۶۳ / ۱)      | فردوسی: دو ابرو کمان و دو گیسو کمند            |    |
| کنون رفت و آن بودنی کار بود<br>(ص ۴۷۷، ب ۴۹۳)    | ۲۵. قانعی: ملک را نباید بدین غم فزود           |    |
| چنین رفت و این بودنی کار بود<br>(۳۲۷۹ / ۷۵۰ / ۲) | فردوسی: از این زاری و سوگواری چه سود           |    |
| پشیمانی آنگه ندادرت سود<br>(ص ۴۹۸، ب ۸۸)         | ۲۶. قانعی: سرت خیره گردد دلت پر ز دود          |    |
| که تیغ زمانه سرت را درود<br>(۲۰۸ / ۶۹۹ / ۱)      | فردوسی: پشیمانی آنگه ندادرت سود                |    |

۲۷. قانعی: از ایشان همه کام دل یافتند  
چو در بنادگی تیز بشتافتند  
(ص ۵۲۷، ب ۱۵۶)
- فردوسی: ز پیش نیاگان من یافتی  
چو در بنادگی تیز بشتافتی  
(۲/۵۲۷/۲۴۷)

۴. تأثر از مصراع‌ها و بیت‌های شاهنامه و سرودن مشابه آن‌ها

قانعی چندین بار ابیات یا مصراع‌هایی مشابه سخن فردوسی در شاهنامه سروده که احتمالاً باز از تقلیدهای ناخودآگاه او از حماسه ملی ایران است. جالب اینکه این گونه تأثر از همان بیت دوم منظومه کللیه و دمنه دیده می‌شود.

۱. قانعی: خداوند کیوان و گردان سپهر  
فروزنده پیکر ماه و مهر  
(ص ۳، ب ۲)
- فردوسی: خداوند گیهان و گردان سپهر  
فروزنده ماه و ناهید و مهر  
(۱/۱/۳)
۲. قانعی: سپهر و زمین و زمان آفرید  
جهان و مکین و مکرمان آفرید  
(ص ۷، ب ۷)
- فردوسی: جهان و مکان و زمان آفرید  
پی مور و کوه گران آفرید  
(۱/۴۹۹/۸۱۷)
۳. قانعی: چه نیکو بود در میان مهان  
وفاداری از شهریار جوان  
(ص ۱۰، ب ۱)
- فردوسی: چه نیکوتر از نره شیر ژیان  
به پیش پدر بر کمر بر میان  
(۲/۱۳۶/۳۷)
۴. قانعی: هنر گوهر شهریاران بود  
هنر افسر تاجداران بود  
(ص ۲۱، ب ۶)
- فردوسی: خرد افسر شهریاران بود  
همان زیور نامداران بود  
(۲/۵۵۸/۱۹۰۲)

| شماره اول   | جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)   | ۷۸ |
|---|--|----|
| به یک دست باد و به یک دست آب<br>(ص ۴۷، ب ۳)   | ۵. قانعی: تواند که دارد روان خشم و تاب   |    |
| به یک دست آتش به یک دست باد<br>(۱۱ / ۱۹۱ / ۱)   | فردوسی: پس پشتشان زال با کیقباد  |    |
| چه آبی که پیدا کند رستخیز<br>(س ۴۷، ب ۴)  | ۶. قانعی: چه بادی که باشد به پیکار تیز   |    |
| چه زخمی که پیدا کند رستخیز<br>(۶۷۲ / ۲۸۷ / ۱)   | فردوسی: به زخم اندرون تیغ شد ریز ریز   |    |
| چو الب ارسلان نامداری نبود<br>(ص ۴۷، ب ۱۳)  | ۷. قانعی: چو طغرا به گیتی سواری نبود   |    |
| نه گوش خردمند هرگز شنود<br>(۴۴۷ / ۱۰۹۹ / ۲)   | فردوسی: چو رستم سواری به گیتی نبود   |    |
| تن موم چون سنگ خارا شود<br>(ص ۱۴۸، ب ۷۴۴)   | ۸. قانعی: به جایی که راز آشکارا شود  |    |
| دل شاهشان سنگ خارا شود<br>(۱۰۲ / ۱۰۸۵ / ۲)  | فردوسی: نهان بتر از آشکارا شود   |    |
| که از باد و باران نگردد کهن<br>نه خشت و نه سنگ و نه سیم و نه زر<br>بدین نام سلطان بماند به جای<br>(صص ۵۳۱ و ۵۳۲، ب ۲۴۳ - ۲۴۵) | ۹. قانعی: اساسی برآمد بلند از سخن<br>نه معمار بایست و نه کارگر<br>بناهای محکم در آید ز پای |    |
| ز باران و از تابش آفتاب<br>که از باد و باران نیابد گزند<br>(۲ / ۷۳۹ / ۶۶ و ۶۷)  | فردوسی: بناهای آباد گردد خراب<br>پی افکندم از نظم کاخی بلند                                |    |



## ۵. تعابیر، کنایات و تصاویر شاهنامه‌ای

در منظومه قاعی تعابیر، کنایات و تصویرهایی به کار رفته که یا نخستین محل کاربرد آن‌ها در شاهنامه است و یا رواج آن تعبیر و تصویر در زبان فارسی احتمالاً به دلیل استعمال در بیان فردوسی بوده است و به همین سبب می‌توان آن‌ها را کنایات و تصاویر شاهنامه‌ای زبان فارسی نامید و کاربردشان را در هر متنی که پس از فردوسی پدید آمده باشد به‌ویژه در منظومه‌های سروده شده به بحر متقارب از نشانه‌های تأثیر شاهنامه دانست. نمونه‌هایی از این نوع تعابیر را در کلیله به ترتیب الفبایی می‌آوریم:

۱. از یک پوست بودن با کسی:

دلش کرد گستاخی از دوستی توگفتی که با او ز یک پوستی

(ص ۳۴۹، ب ۳۹۶)

این کنایه به معنای «با کسی یار و یکدل و نزدیک بودن» در شاهنامه به صورت کهن‌تر «از هم پوست بودن با کسی» به کار رفته. برای نمونه:

به شهرم یکی مهربان دوست بود که با من توگفتی ز هم پوست بود

(۱/۱/۱۴۰)

در بعضی نسخه‌ها و چاپ‌ها این ترکیب به صورتی که در کلیله و دمنه قاعی آمده یعنی «از یک پوست بودن با کسی» ساده شده است (ر.ک: برای شواهد چاپ مسکو، ر.ک: رواقی ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۲۰ و ۱۲۱).

۲. چاشت خوردن بر کسی پیش از شام خوردن آن کس بر او

از این پیش کو شام بر تو خورد بر او چاشت خورگر تو داری خرد

(ص ۱۴۴، ب ۶۷۰)

این کنایه یعنی «پیشی گرفتن در انجام دادن کار و مهلت ندادن به دیگری» و، چون در متن کلیله و دمنه نصرالله منشی هم آمده به احتمال فراوان از آنجا به منظومه قاعی راه یافته است «پیش از آنکه خصم فرصت چاشت بیابد برای او شامی گواران سازد» (منشی ۱۳۷۳: ۹۵) ولی با توجه به اینکه ظاهراً قدیمی‌ترین شاهد کاربرد آن در متون موجود فارسی بیتی از شاهنامه است آن را از کنایات شاهنامه‌ای به شمار می‌آوریم:

تو گر چاشت را دست یازی به جام وگر نه خورند ای پسر بر تو شام  
(۴۰۹ / ۶۷ / ۱)

مرحوم استاد مینوی در توضیحات کللیه درباره این کنایه نوشته‌اند «در عربی نیز مستعمل است و محتمل است که از آن زبان به فارسی منتقل شده باشد» (همان: ۹۵، زیرنویس ۱۲) اما چون در غرر ثعالبی نیز دقیقاً در جایی که بیت مذکور از شاهنامه آمده (گفتگوی فریدون و ایرج درباره نامه سلم و تور) این تعبیر از زبان فریدون به ایرج به کار رفته است «تتغذی بهما قبل ان یتعیشا بک» (ثعالبی: ۱۹۰۰: ۴۵) می‌توان احتمال داد که این کنایه در مأخذ مشترک شاهنامه و غرر یعنی شاهنامه ابومنصوری بوده و از آنجا در هر دو متن وارد شده است. بر این اساس نامحتمل نیست که پیشینه کاربرد آن به واسطه منبع / منابع پهلوی شاهنامه / ابومنصوری به زبان پهلوی و عصر ساسانی برسد و در این صورت نباید برای آن خاستگاه عربی قائل شد. این کنایه در منظومه‌های مقلد شاهنامه<sup>۹</sup> و نیز دیگر آثار منظوم و مشور فارسی باز شواهد استعمال دارد (برای دیدن بعضی نمونه‌ها، ر.ک: عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر ۱۳۷۵: ۳۳۱؛ منشی ۱۳۷۳: ۹۵ و ۹۶).

۳. خار شدن پرنیان بر تن کسی: کنایه از «نهایت آزرده‌گی و عذاب» است.

سر زاهد از خواب بیدار شد از آن بر تنش پرنیان خار شد

(ص ۳۰۲، ب ۷۲۷)

احتمالاً منشأ آن، این بیت از داستان رستم و اسفندیار است:

غمی شد ز گفتار او مادرش همه پرنیان خار شد بر برش

(۲ / ۱۳۶ / ۳۱)

۴. روان کسی گروگان کس دیگر بودن:

تن و جان من زیر فرمان توست همیشه روانم گروگان توست

(ص ۲۸۴، ب ۳۹۶)

به معنای «دل‌بستگی و فرمانبرداری کامل و آماده فدا شدن» است و غیر از کنایه حتی خود بیت

قانعی نیز متأثر از این بیت فردوسی است:

مرا جان و دل زیر فرمان توست همیشه روانم گروگان توست

(۲ / ۵۹۴ / ۱۹۷۹)

۵. گرد بر آوردن از چیزی / کسی:

چو دوران این گنبد تیزگرد ز اطراف عالم بر آورد گرد

(ص ۴۸، ب ۱)

این کنایه (به معنای «نابود کردن و از بین بردن چیزی / کسی») نیز به احتمال زیاد از شاهنامه در متون فارسی تداول یافته است.

۶. منشور شمشیر کسی را خواندن: به معنای «تسلیم شدن در برابر قدرت جنگاوری کسی» است:

در این مرزها نامداری نماند که منشور شمشیر ایشان نخواند

(ص ۴۷، ب ۱۲)

فردوسی:

کشانی و چینی و وهری نماند که منشور شمشیر رستم نخواند

(۱ / ۶۱۱ / ۲۴۰۳)

۷. نام کسی را بر نگین نگاشتن:

بزرگان و شاهان روی زمین نگارند نام ورا بر نگین

(ص ۴۵، ب ۴)

به معنای «فرمانبرداری از آن کس و زیر نفوذ و اطاعت او بودن» و از کنایات شاهنامه است:

چه افراسیاب و چه خاقان چین نیشتند همه نام تو بر نگین

(۱ / ۶۶۲ / ۵۹۷)

۶. استفاده از مضامین شاهنامه

در کلیله و دمنه قاعی گاهی اشارات و موضوعاتی دیده می شود که در آن ها سراینده احتمالاً از مضامین داستان ها و ابیات شاهنامه استفاده کرده است. از جمله در مقدمه کتاب که بخشی را به دادگستری شاه اختصاص داده گفته است:

وگر ظلم در دل کند شه‌ریار دگرگون شود گردش روزگار

درخت برومند بی بر بود بر او دشمن او مظفر بود

رعیت بود خسته و سوگووار ز ابر سیه نم نیابد بهار

زمین خشک باشد هوا چون سموم ز بیداد گورد پر آشوب بوم  
(ص ۴۲، ب ۷-۱۰)

این مضمون که حتی اگر اندیشه به ستم و تصمیم برای انجام دادن آن در دل فرمانروای مُلک پیدا شود مایه بی برکتی طبیعت خواهد بود ظاهراً برگرفته از داستان بهرام گور با زن پالیزبان در شاهنامه است که چون بهرام بر آن می شود مدتی درشتی و ستم پیشه کند شیر در پستان گاو پالیزبان خشک می شود. زن با دیدن تهی بودن پستان گاو می گوید تغییر نیت پادشاه سبب این کار است:

چنین گفت با شوی کای کدخدای دل شاه گیتی دگر شد به رای  
ستمگاره شد شهریار جهان دلش دوش پیچان شد اند نهان  
... چو بیدادگر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد به بایست ماه  
به پستانها در، شود شیر خشک نبوید به نافه اندرون نیز مشک  
... شود خایه در زیر مرغان تباه هر آن گه که بیدادگر گشت شاه  
(۲ / ۵۱۱ و ۵۱۲ / ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۳۲ و ۷۳۵)

قانعی در پایان داستان «موش و گربه» می گوید:

به پایان شد این داستان شگرف نیفکندم از نثر او نیم حرف  
(ص ۳۶۳، ب ۲۷۵)

اینکه او خود را در نظم داستان پای بند کامل منبع مشور (کلیده و دمنه نصرالله منشی) می داند دقیقاً برگرفته از این سخن فردوسی است که:

سراوردم این رزم کاموس نیز دراز است و نگشاد از او یک پیشیز  
(۱ / ۶۳۰ / ۲۸۸۱)

قانعی در توصیف چراگاه تصریح کرده که تصویر را از شاهنامه گرفته است:

چراگاه خود دید همچون بهشت که رضوان بدو در گل و لاله کشت  
بدان سان که در نظم شهنامه گفت چو دانا نهان برکشید از نهفت  
به هر سو یکی آمد آن چون گلاب شناور شده ماغ بر روی آب  
(ص ۷۳-۷۵)

محتماً در این وصف به چنین بیت‌هایی در شاهنامه نظر داشته است:

بیاراست شهری به سان بهشت به هامون گل و سنبل و لاله کشت

(۱/۳۶۸/۱۶۷۶)

یکی بیشه‌ای دید همچون بهشت توگفتی سپهر اندر او لاله کشت

(۲/۱۰۹/۱۹۷)

یک بار هم باز با یادکرد از شاهنامه مضمون بیتی از آن را در سخن خویش آورده است:

به شهنامه این معنی آورد یاد بزرگی که اندر سخن داد داد

که از کار خود دل‌گرانی مکن که خود کرده را چاره نبود ز بن

(ص ۱۱۹، ی ۱۸۰ و ۱۸۱)

قاعی ظاهراً مضمون بیت دوم خویش را از مصراع دوم این بیت فردوسی اقتباس کرده:

چه پاداشن است این برآورده را؟ چه سازیم درمان خود کرده را؟

(۲/۳۷۵/۴۵)

#### ۷. ذکر نام شهریاران و پهلوانان شاهنامه

پرکاربردترین و اصلی‌ترین سبب آمدن نام بعضی شاهان و یلان شاهنامه در شعر گویندگان پس از فردوسی، تشبیه مهتران زمان (ممدوحان) به آن‌ها یا ترجیح این بزرگان بر آن نامداران داستانی است. قاعی نیز بنا بر همین سنت غالب ادبی پنج بار برای ستایش ممدوح خود عزالدین کیکاووس دوم از نام شخصیت‌های شاهنامه‌ای استفاده کرده که سه بار به صورت همانندسازی بوده و دو بار نیز کیکاووس سلجوقی را بر آن‌ها برتری داده است:

به کاووس کی باد گیتی ارم که دارد نهاد فریدون و جم

(ص ۴۳، ب ۱۵)

جهان را فریدون فرخ بود جهان نو چو بازار خلخ بود

(ص ۴۵، ب ۱۲)

| شماره اول   | جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)           | ۸۴ |
|---|--|----|
| جهاندار کاووس فرخنده‌پی<br>(ص ۲۶۴، ب ۸)   | جهان را نمودار کاووس کی                                  |    |
| شهنشاه کاووس لشکرپناه<br>(ص ۳۵۲، ب ۷)   | که صد بنده دارد چو کاووس شاه                             |    |
| به فرمان تو مثل هوشنگ و جم<br>(ص ۴۷۰، ب ۳۴۹)  | ز سر پای سازند همچون قلم                                 |    |
| <p>نوعی دیگر از اشاره به شاهان و گوان شاهنامه در شعر فارسی به منظور مقاصد تعلیمی است. بدین صورت که یا سخنان حکمت‌آمیزی از زبان آن‌ها نقل شده و یا مرگ بزرگانی مانند آن‌ها برای تذکر ناپایداری جهان آورده شده است. در منظومه قانعی بنا بر ماهیت تعلیمی متن هر دو گونه استفاده از نام این کسان حماسی - اساطیری هست:</p> |  |    |
| نگر تا به بهمن چه خوش گفت زال<br>(ص ۱۸۳، ب ۱۴۹۰)  | که بد باز گردد سوی بدسگال                                |    |
| نگر تا چه خوش گفت زال دلیر<br>که بدخواه را رام کردن به مال<br>(ص ۲۷۱، ب ۱۳۳ و ۱۳۴)  | که بودی همیشه هم‌آورد شیر<br>و گر دست یابی مر او را بمال |    |
| سخن گفت پیش فرامرز زال<br>(ص ۳۰۶، ب ۸۰۴)  | که ایمن مباش از بد بدسگال                                |    |
| چه خوش گفت داننده اسفندیار<br>که بیننده از وی بماند شگفت<br>(ص ۳۲۷، ب ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴)  | که بیدادهایی کند روزگار<br>از این اول اندازه باید گرفت   |    |
| چه خوش داستان زد جهاندار جم<br>(ص ۳۷۱، ب ۲۳۸)   | که کس آب و آتش ندارد به هم                               |    |
| پس از ایرج و تور و سلم سترگ   | در این عالم از خسروان بزرگ                               |    |

چه پایه بزرگان پیروزبخت نشستند یک روز و بستند رخت  
جهان بر فریدون فرخ نماند که بر زیردستان همه زر فشاند  
(ص ۴۳۲ و ۴۳۳، ب ۱۰-۱۲)  
به رستم چنین گفت داستان سام که از حلم شاهان برآرند نام  
(ص ۴۵۳، ب ۲۲)

انتساب سخنان اندرزی به اشخاص ملی - پهلوانی ایران غالباً برای تأکید بر اهمیت مضمون منقول از آن هاست ولی بخشی از این کار نیز می‌تواند به این موضوع بازگردد که در برخی منابع، جملات قصار و حکمی از شماری از شاهان و پهلوانان نقل شده است که برای نمونه می‌توان به حکم و امثال منسوب به فریدون در غرر ثعالبی اشاره کرد (ر.ک: ثعالبی ۱۹۰۰: ۴۰ و ۴۱).

### ۳. نتیجه‌گیری

قاعی همشهری فردوسی بوده و هم ارادت و احترامش را به استاد متقدم خویش بارها نشان داده و هم به رغم تفاوت موضوع منظومه ده هزار بیتش با نوع ادبی شاهنامه، به شیوه‌های گوناگون از آن متأثر شده است. چون زمان نظم کلیله و دمنه میانه قرن هفتم و یکی از دست‌نویس‌های آن نیز مربوط به قرن نهم است ضبط‌های ابیات تضمین شده از شاهنامه در این کتاب و بیت‌های منسوب به فردوسی - که در نسخ کهن و معتبر شاهنامه نیست - از نظر مطالعات متن‌شناختی حماسه ملی ایران در خور توجه خواهد بود. البته این اهمیت بدین معنا نیست که نویسش‌ها و ابیات موجود در کلیله و دمنه را بدون توجه به نسخه‌های شاهنامه و قواعد علم تصحیح لزوماً گفته خود فردوسی بدانیم بلکه نکته در اینجاست که سراینده‌ای اهل طوس در قرن ششم و هفتم این ضبط‌ها و بیت‌ها را به نام فردوسی شنیده یا در دست‌نویسی خوانده بوده است؛ لذا ما به واسطه منظومه قاعی با پیشینه بخش بسیار کوچکی از چگونگی تصرفات در ابیاتی از شاهنامه یا انتساب بیت‌هایی به فردوسی - بعضاً به عنوان کهن‌ترین مأخذ - آن هم احتمالاً به تأثیر از فضای ادبی (مسموعات، منقولات و مکتوبات) زادگاه او طوس آشنا می‌شویم.

## یادداشت‌ها

۱. این بیت معروف که در متونی مانند تاریخ بیهقی، نقض و المعجم فی معاییر اشعار العجم آمده ناظر بر همین موضوع است:

هر وزیر و عالم (مفتی) و شاعر که او طوسی بود      چون نظام الملک و غزالی و فردوسی بود  
(برای منابع این بیت، ر.ک: صفری آق‌قلعه، ج ۱: ص ۵۱۸، ب ۸۴۱۲)  
۲. در این باره، ر.ک: سیدی فرخند، مهدی و محمدجعفر یاحقی؛ نام‌وران طوس، مشهد، آهنگ قلم، ۱۳۹۳.

۳. چنین شهریاری و بخشنده‌ای      به گیتی ز شاهان درخشنده‌ای  
نکرد اندر این داستان‌ها نگاه      ز بدگوی و بخت بد آمد گناه  
حسد کرد بدگوی در کار من      تبه شد بر شاه بازار من  
(فردوسی ۱۳۹۳: ۲ / ۱۰۱۲ / ۳۳۷۷ - ۳۳۷۹)

۴. این بیت اگر تغافل شاعرانه قانعی برای پراهمیت نشان دادن کار خویش نباشد به معنای این است که او از پیشگامی رودکی برای نظم کلیله و دمنه بی‌خبر بوده است.

۵. در روایت‌های پهلوانی پس از شاهنامه (از گرشاسپ‌نامه تا طومارهای نقالی متأخر) مضمون داستانی مکرری هست که طبق آن شاه یا پهلوان به آرامگاه یکی از پیامبران یا دخمه شهریاران و یلان در گذشته می‌رود/ می‌رسد و در آنجا لوحی پندآمیز خطاب به خویش یا گنجینه‌ها و رزم‌افزارهایی می‌یابد. مثلاً بهمن به گورگاه رستم و نیاکان او می‌رود که گزارش آن به تفصیل در بهمن‌نامه آمده است (ر.ک: ایرانشاه بن ابی‌الخیر ۱۳۷۰، صص ۴۲۵-۴۳۲، ب ۷۲۱۹-۷۴۰۱). در ذیل کوتاه کلیله و دمنه قانعی هم این بن‌مایه به اسکندر نسبت داده شده:

بیامد جهاندار گیتی‌فروز      ز مکران سوی کشور نیمروز  
نشستنگه سام نیرم بدید      بشد دخمه زال و رستم بدید  
همیدون ستود آل سام سوار      کجا زو بُند آن گوان یادگار  
بر آن خاکشان کرد گوهرفشان      بماندند خیره در آن سرکشان  
یکی گنج شاهی به درویش داد      پرسند دخمه را بیش داد  
(ص ۵۱۸، ب ۱۶-۲۰)



رفتن اسکندر به مقبره شاهان به ویژه یلان سیستان (مانند: نریمان، سام، رستم، سهراب و برزو) در *اسکندرنامه* روایت آسیای میانه (تحریر ۱۰۳۵ ه.ق) هم آمده (ر.ک: اسکندرنامه ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۹۱-۳۰۶) ولی اشاره کوتاه بدان در کلیله و دمنه منظوم از اواسط قرن هفتم نشان می دهد که این مضمون در سرگذشت داستانی اسکندر سابقه کهنی در منابع دارد و از افزوده های متأخر نیست.

۶. برای دیدن نمونه هایی از مخالفت با فردوسی و شاهنامه و نقد و نکوهش آن ها، ر.ک: آیدنلو، سجاده؛ دفتر خسروان، تهران، سخن، چاپ دوم، ۱۳۹۴، صص ۳۲۵-۳۳۲.

۷. در جای دیگر قاعی بدون اینکه نامی از فردوسی ببرد به مناسبت موضوع داستان، مضمون این مصراع را باطل دانسته است:

از آن رفته بُد مُلک بر باد و بس      مرا گفت زن گشت فریادرس  
بدان گفت باطل شده است این سخن      که هرگز نباشد زنی رای زن  
(ص ۴۷۴، ب ۴۲۰ و ۴۲۱)

۸. چون املای «گزارد» در این مصراع معنی دارد رسم الخط نسخه نگه داشته شد.

۹. برای نمونه در همایون نامه زجاجی:

بخور بر عدو چاشت، شو شادکام      از آن پیشتر کو خورد بر تو شام  
(زجاجی ۱۳۸۳: ۲ / ۵۹۲ / ۷۱)

#### کتابنامه

ابن بی بی المنجمه. (۱۳۹۰). *الاورامر العلائیه فی الامور العلائیه* معروف به تاریخ ابن بی بی. تصحیح ژاله متحدین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اثر آفرینان. (۱۳۸۴). زیر نظر دکتر محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. چ ۲.

احمدی دستگردی، حوری وش. (۱۳۹۳). «ایران و آسیای صغیر»، *تاریخ جامع ایران*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. ج ۹. صص ۳۸۹-۴۵۴.

*اسکندرنامه (روایت آسیای میانه)*. (۱۳۹۲). از باقی محمد بن مولانا یوسف. تهران: معین.

افلاکی، احمد بن اخی. (۱۹۵۹). *مناقب العارفین*. آنکارا: بی نا.

اقبال، عباس. (۱۳۸۴). *تاریخ مغول*. تهران: امیرکبیر، چ ۷.

- امیدسالار، محمود. (۱۳۹۳). «کلیله و دمنه»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. زیر نظر اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۵، صص ۴۰۰-۴۰۹.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). *بهم‌نامه*. ویراسته دکتر رحیم عفیفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۹۴). *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه)*. تهران: سخن. چ ۲.
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۹۵). «درختی که تلخ آمد او را سرشت... (درباره سه بیت مشهور منسوب به فردوسی و سابقه و سیر تقلید از آن‌ها در شعر فارسی)». *جستارهای ادبی*. سال چهل و نهم. شماره دوم (پیاپی ۱۹۳). تابستان. صص ۱۰۷-۱۲۹.
- تبریزی، احمد. (۱۳۹۷). *شهنشاه‌نامه*. به کوشش مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی علی‌آباد. زیر نظر دکتر جواد عباسی. تهران: بنیاد موقوفات افشار و سخن.
- ثعالبی، ابومنصور. (۱۹۰۰). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. به کوشش ه. زتنبرگ. پاریس.
- جنگ اشعار. دست‌نویس شماره ۱۴۱۰۷ کتابخانه مجلس.
- جوینی، عظاملک. (۱۳۸۸). *تاریخ جهانگشا*. تصحیح دکتر حبیب‌الله عباسی و دکتر ایرج مهرکی. تهران: زوآر.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۵). *آیا فردوسی محمود غزنوی را هجو گفت؟ (هجونامه منسوب به فردوسی)*. تهران: پردیس دانش.
- خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۷۲). *فرهنگ سخنوران*. تهران: طلایه. ج ۲.
- دانشنامه زبان و ادب فارسی*. (۱۳۹۳). مدخل «قانعی طوسی». نوشته گروه مؤلفان. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۵. صص ۱۸۷ و ۱۸۸.
- دایرة المعارف فارسی*. (۱۳۸۷). به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی وابسته به انتشارات امیرکبیر. چ ۵.
- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۷۸). *کشف‌الالباب شاهنامه فردوسی*. تهران: مدبر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۶). *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر. چ ۱۴.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۹). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*. تهران: معین. چ ۲.
- رئانی، زهرا. (۱۳۹۱). *فرهنگ ایرانی در قلمرو سلجوقیان روم*. تهران: علمی و فرهنگی.
- رسولی، اختر. (۱۳۸۳). «قانعی طوسی». *دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در آنا‌تولی و بالکان)*. به سرپرستی حسن انوشه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ج ۶. صص ۶۶۱ و ۶۶۲.
- رضایی جواهری، سید محمدعلی. (۱۳۹۶). *بیت‌نمای شاهنامه فردوسی*. تهران: اطلاعات.

- رواقی، علی. (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*. تهران: فرهنگستان هنر.
- ریاحی، محمدآمین. (۱۳۶۹). *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*. تهران: پاژنگ.
- رئیس‌نیا، رحیم. (۱۳۹۶). «سلجوقیان روم». *دانشنامه جهان اسلام*. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی. ج ۹. صص ۱۴۰-۱۴۶.
- زجاجی. (۱۳۸۳). *همایون‌نامه*. تصحیح علی پیرنیا. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. نیمه دوم.
- سجادی، سید صادق. (۱۳۹۵). *دولت‌ها و سلسله‌های حاکم بر قلمرو اسلام*. تهران: کتاب رایزن.
- صاحب‌شبانکاره‌ای. (۱۳۸۹). *دفتر دلگشا*. تصحیح غلامحسین مهربانی و پروانه کیانی. شیراز: آوند اندیشه و بنیاد فارس‌شناسی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوسی. ج ۱۲.
- صفری آق‌قلعه، علی. (۱۳۹۵). *اشعار فارسی پراکنده در متون (تا سال ۷۰۰ ه.ق)*. تهران: بنیاد موقوفات افشار و سخن.
- عبیدزاکانی. (۱۹۹۹). *کلیات*. به کوشش دکتر محمدجعفر محبوب. نیویورک: بیلیوتکا پرسیکا.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۷۵). *قابوس‌نامه*. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی. ج ۶.
- فرامرزننامه بزرگ*. (۱۳۹۴). از سراینده‌ای ناشناس در اواخر قرن پنجم. به کوشش ماریولین زوتفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). *شاهنامه همراه با خمسه نظامی*. با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبیایی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه* (نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری). کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت. شماره NC.43. به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- قانعی طوسی، احمد بن محمود. (۱۳۵۸). *کلیله و دمنه منظوم*. تصحیح ماگالی تودوا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

کوسج، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *برزنامه (بخش کهن)*. تصحیح دکتر اکبر نحوی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

محجوب، محمدجعفر. (۱۳۹۵). *دریاره کلیده ودمنه*. تهران: خوارزمی. چ ۳.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). *ظفرنامه به انضمام شاهنامه* (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا Or.2833). تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش. مشکور، محمدجواد. (۱۳۵۰). *اخبار سلاجقه روم به انضمام سلجوقنامه ابن بی‌بی*. تهران: کتابفروشی تهران.

منشی، نصرالله. (۱۳۷۳). *کلیده ودمنه*. توضیح استاد مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر. چ ۱۱.

نقیسی، سعید. (۱۳۶۳). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*. تهران: فروغی.